

به این نکته مهم نیز باید توجه کرد که مساله برخورداری یک کشور از سامانه ثبت و تعریف کردن و رسمیت دادن به مثل اسناد ثبتی و محضری، مساله ای اجتماعی است و مصلحت شرعی اقتضا می کند که حاکمیت به انجام، ثبت و پشتیبانی از آن اهتمام داشته باشد. قابل توجه این که نباید این امور را صرفاً در راستای حفظ نظام (د رمقابل اختلال نظام و پیش آمدن هرج و مرج) دید، هر چند برخی توهمات این امور را تنها در وقتی می پذیرد که عدم آن به هرج و مرج و اختلال نظام بینجامد.

به تعبیردیگر: از مهم ترین وظایف حاکمیت برقراری نظم و دفاع از حقوق مردم است و این وظیفه، امروزه در قالب آن چه بیان گردید، عینیت می یابد.

به نظر می رسد، می توان از پیام برخی روایات گذشته مبنی بر «انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان...» مفاد فوق را برداشت کرد. آن روایات، هدایت به این امر دارد که باید در اختلافات، به فصل خصومت رسید (والبته تا ممکن است همراه با احقاق حق) و قضای حتی پیامبر ص هم واقع را عوض نمی کند. برای این امر، شارع به این پدیده رسیده است که اعتبار بینة، آیمان، اقرار، قسامه را جعل کند و مراتبی بین آن ها بگذارد، چنان که در آیه دین، سند مکتوب را در کنار شهادت شهود مطرح کرده است و فلسفه آن را «ذلکم اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی الا ترتابوا»<sup>1</sup> قرار داده است؛ این تعلیل می تواند اهتمام حداکثری به ثبت و ضبط قراردادها و معاملات را به عنوان یک تکلیف مهم بر دوش حاکمیت بگذارد. (بار دیگر در مفاد آیه دقت شود).

وظیفه حاکمیت در آن چه بیان گردید، اجازه می دهد تا وی - البته بر اساس مصلحت - قوانینی هر چند منعطف و شناور وضع کند، مثلاً نسبت به بخشی از اموال غیر منقول یا ارزشمند از اموال منقول، اعتبار را به سند رسمی دهد و معاملات خارج از این چارچوب را به رسمیت نشناسد و از آن پشتیبانی قضایی و غیره مثل دادن تسهیلات نکند. یا تفصیلاتی بر اساس حکمت

البته - البته نباید دخالت حاکمیت در این امور تا آن جا که میسر است ناقض آزادی مردم در انعقاد قراردادها باشد، لکن بر مردم است که نسبت به این امور توجیه باشند، قانون را مطلع شوند و به آن احترام بگذارند. چنان که نباید ناقض سلطه قضایی باشد؛ چه بسا دخالت در این امور، به قوه قضاییه و نهادهای مرتبط واگذار گردد تا موهم دخالت دولت در امری که دخالتش گاه مشکل ایجاد میکند، نباشد. از این رو ما تاکنون تعبیر به «حاکمیت» داشتیم تا بیان ما از این آسیب در امان باشد. هر چند تعریف قضا ذیل ولایت، اقتضائات خود را دارد که اثر خود را تاکنون در مواردی، نشان داده است.

### تعارض شهادت، داوری کارشناس و اقرار

آن چه تا کنون به تفصیل بیان شد مرتبط با ناهمسویی سند رسمی و بینه بود. در صحن واقع صورت های دیگری نیز قابل شکل گیری است؛ مثلاً هر گاه اقتضای شهادت شهود با داوری کارشناس - که برخاسته از آزمایشات معتبرانگاشته شده است - ناهمسو باشد، چه باید کرد؟ همچنین ناهمسویی داوری کارشناس با اقرار؟

واضح است آن چه در فرض قبل بیان شد در صورت اول از این دو صورت نیز جاری است؛ با این بیان که از سوئی اطلاق ادله اعتبار بینه موجود است و از دیگر سو اطلاق دلیل اعتبار داوری کارشناس که برخاسته از آزمایش های معتبر است، هر چند دلیل اعتبار حسب فرض، لبی باشد؛ لکن با تحلیل و واکاوی آن می توان به اعتبارش حتی در مفروض ناهمسویی با شهادت شهود رسید.

البته در اندیشه (شاید) مشهور نباید این نزاع محصلی داشته باشد؛ زیرا ایشان شرایط بینه را که عدالت، جنسیت خاص و تعدد است را در داوری کارشناس نیز معتبر میدانند، فتامل<sup>2</sup>؛ لکن بر مبنای عدم اعتبار این امور و اکتفا به وثاقت و تخصص در کارشناسی و عدم اکتفا به آن در بینه - که مبنای غیر قابل دفاعی به گمان ما میرسد<sup>3</sup> - تفاوت، آشکار است و بحث ناهمسویی این دو نهاد، رونق می یابد.

به نظر می رسد در این باره نتوان علی الاطلاق، رتبه بندی خاصی مطرح کرد و بر مقام قضایی است که به قوت دو نهاد متعارض، توجه کند و آن چه را علم آور است یا در اطمینان بخش بودن، قوت بیشتری دارد، مقدم کند، معمولاً پیگیری ماجرا، گاه مقام قضایی را به مرز قرار یا قرار بهتر می رساند؛ در این جا است که باید قضاوت را تا رسیدن به این مرحله متوقف کند، مگر این که شرایط اجازه این کار را ندهد.

2. البته می توان بر این مبنا هم تصور محصل کرد؛ با این بیان که در شهادت، شهادت از حس یا قریب به آن معتبر است در حالی که در نظر کارشناس، شهادت برخاسته از کارشناسی و آزمایشات است نه حس و قریب به آن.  
3. مگر در مواردی، دلیل خاص دال بر اعتبار امری زاید بر وثاقت و آگاهی خاص، باشد.